

دنیای نو

... و دوره‌های نوین در تاریخ جهان

آرتورو اوسلار پیتیری

در سال ۱۹۹۲ بانصدمین سال واقعه‌ای جشن گرفته خواهد شد که تأییری شگرف بر تاریخ جهان گذاشته است. این سالگرد که بخصوص ملت‌های اسپانیایی و پرتغالی زبان از آن تجلیل خواهند کرد، مربوط به کریستف کلمب و دستیاران اسپانیایی اوست که در ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ به سرزمینی با نهادند که بعدها نام «امریکا» به خود گرفت. در این روز روند برداشته‌ای از گسترش فرهنگی آغاز گشت که گریچه با خشونت‌های ناشی از غلبه و استعمار همراه بود، واقعیت جدیدی در خود داشت که تغییری اساسی در جهان به وجود آورد. این واقعیت جدید پیدایش «دنیای جدید» بود، نامی که بحق می‌بایست به خود می‌گرفت. پیام یونسکو در شماره‌های بعد باز هم به این مطلب خواهد پرداخت؛ در اینجا فعلاً مقاله خاطره‌انگیزی را درباره این واقعه مهم از نویسنده‌ای و نژو نلانی به نام آرتورو اوسلار پیتیری به چاپ می‌رسانیم.

کمتر از پنج سال به فرارسیدن ۱۲ اکتبر ۱۹۹۲ باقی است. در این روز بیش از آنکه زمین یک دور کامل به گرد خود بچرخد خورشید بتدریج نور خود را بر مجموعه‌ای از مناطق، اقلیم‌ها و مردمان خواهد تاباند. از لحاظ نمادین این همان چیزی است که طی پنج قرن، از آغاز پیدایش دنیای جدید، در زندگی مردم جهان رخ داد. سفری خوش و پرثمر آغاز شد: سه کشتی بسادی، هشتاد و هشت سرنشین، و مردی بصیر، که نادانسته می‌رفت تا سرنوشت جهان را تغییر دهد. به راه افتادند. اولین واکنش آنها در این سفر نشان دادن تعجبی معمولی بود، اما این اروپائیان خیلی زود دریافتند که سرزمین و مردمان جدیدی را کشف کرده‌اند. آنها از اهمیت کار خود آگاه نبودند و امروز نیز اهمیت و عظمت این واقعه به طور کامل درک و شناخته نشده است. مدتها گذشت تا راهیان مذکور دریافتند که با قاره‌ای روپرو شده‌اند که اروپائیان خبری از آن ندارند. کریستف کلمب «امیر البحر دریای اقیانوس» چنین تصور می‌کرد که مسیر غربی جزایر هند را کشف کرده است؛ کلمب در جستجوی یافتن راهی به آسیا و حامل نامه‌ای برای پرستر جان، حاکم افسانه‌ای شرق، بود.

هنگامی که از کشف قاره آمریکا سخن می‌گوئیم به فکر اولین تأثیرات گنگ و مبهمی می‌افتیم که این واقعه در ذهن اروپائیان آن زمان ایجاد کرده است. چیزی که واقعاً اتفاق افتاد - که البته تشخیص آن همراه با شگفت‌زدگی‌های بی‌پای بود - این بود که عصر جدیدی



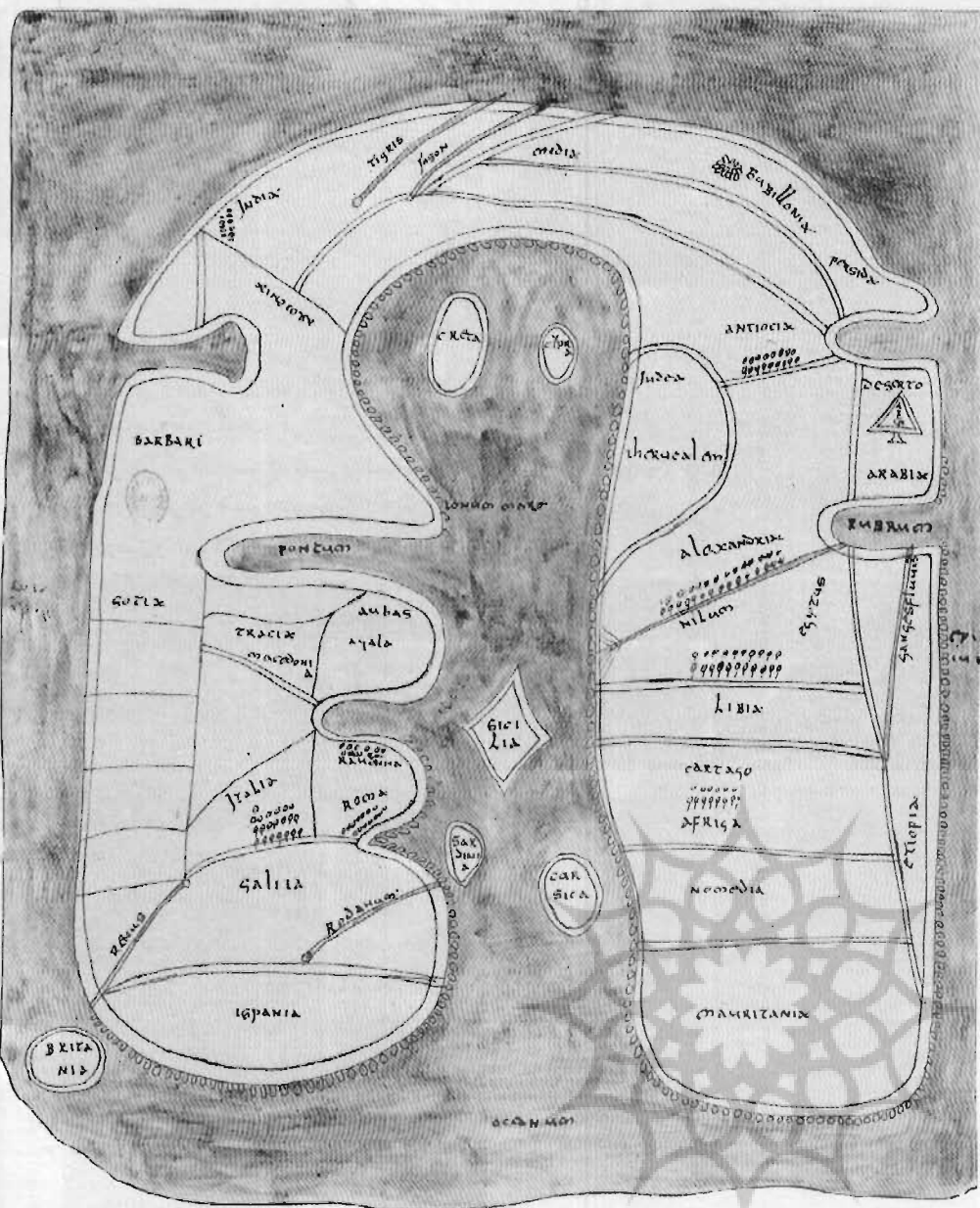
▶ در سفر بر مخاطره‌ای که اروپائیان به خاک آمریکا - و یا به جزایر هندی، نامی که در آن زمان بر آن نهادند - کردند، نقش اصلی بر عهده رهبران کاتولیک اسپانیا، فردیناند دوم و ایزابلای اول، و کریستف کلمب، ملاح جنووانی، بود. آنها در ۱۴۹۲ توافقنامه‌ای (کاپیتولاسیون سانتافه) امضاء کردند که بر طبق آن پیشنهادهای کریستف کلمب پذیرفته و خرج مسافرتش تأمین می‌شد. تصویر فردیناند و ایزابلا (سمت راست)، امروزه در صومعه اوگوستینی سادریگال دولاس آلتاس تورس، محل تولد سلطه، محفوظ است. تصویر کریستف کلمب (تصویر بالا) هم اکنون در «موزه آمریکا» در آمستردام نگهداری می‌شود.

آغاز شده بود. چیزهایی که اروپائیان می‌دیدند یا فکر می‌کردند می‌بینند، چیزهایی که در جستجویش بودند و یافتند، چیزهایی که عمرشان داشت بسر می‌رسید یا اینکه تازه داشت زاده می‌شد، همه اینها بیانگر عصر نوینی در برابر انسان بودند.

خبر کشف به سرعت پراکنده شد: تخیلها برانگیخته شد و اومانیتها زمینه یافتند تا فراموش شده‌ترین اساطیر دوران کهن را از نو کشف کنند. هیچ نوشته‌ای تا آن زمان به اندازه نامه‌ای که کلمب نوشت و در آن تولد دوره جدیدی را مزه داد بر ذهن اروپائیان تأثیر نگذاشته بود. عظمت بی‌حساب این کشف متدرجاً آشکار می‌شد - از جزایر آنتیل با نام اسطوره‌ایش، تا کوستا فیومه (پسا زمینلاد)، تنگه داریان، ساحل شکوهمند اقیانوس آرام، فتح مکزیکو و پرو، جستجو برای ال‌دورادو، دور زدن زمین از طریق دریا، و کنترل کردن دو دریای عظیم که در میان دو سرزمین بزرگ جدید قرار داشتند.

مدتها طول کشید تا اروپائیان به آنچه یافته بودند پی بردند، البته اگر بتوان گفت که اصولاً آنها بدان پی برده باشند: تصور آنها می‌توانست بهشت زمینی، عصر طلایی موجود در اساطیر یونان که مدتها همه در جستجوی آن بوده‌اند، و یا آمازونهای باشند که آنها مدتها در بزرگترین رودخانه جهان و ساحل پرافتابی که آنها آن را کالیفرنیا می‌نامیدند باشد.

آنچه بیش از هر چیز در این جریان کشف شد امکانات بی‌حد و حصری برای تخیل بود. نوشته‌های کریستف کلمب، امریگو وسپوچی و پدرو مارتیدو آنگاریا نه تنها به صورت منبع بیکرانی برای افکار نو درآمد، بلکه دعوت اجتناب‌ناپذیری بود برای وارد شدن در حوزه خلاقیت روشنفکرانه. سرانجام این امر ثابت کرد که پیدا کردن هر آنچه بشر در خیال خود می‌پروراند عملی است: از باغ عدن تا مردان بی‌سر؛ از قبایل گم شده اسرائیل تا شهر خیالی مانوآ با طلاها و جواهرات پرشکوهش؛ از دشتهای وهم‌انگیز تا چشمه جوانی جاوید.



هنگامی که اروپائیان «دنیای جدید» را کشف کردند، تصور آنها درباره جغرافیا بشدت تغییر کرد و «برای اولین بار منظری جامع از سیاره زمین شکل گرفت». فرضیه کیهانی بطلمیوس، منجم، ریاضیدان و جغرافیادان یونانی در قرن دوم میلادی در هم ریخت و مرکز زمین از مدیترانه به اقیانوس اطلس منتقل شد. تصویر فوق که نقشه‌ای از جهان را نشان می‌دهد از نسخه‌ای خطی متعلق به قرن هشتم میلادی و محفوظ در کتابخانه آلبی فرانسه گرفته شده است. این نقشه نشان دهنده برداشت ساده اندیشانه بطلمیوس از شکل زمین است. تصویر سمت چپ نقشه‌ای واقع بینانه‌تر از امریکای جنوبی را نشان می‌دهد که متعلق به قرن شانزدهم است و از پورتولان (جدولهای نقشه برداری قرون وسطی) خوان سارتیز، نقشه‌کش اسپانیایی، برداشته شده است.



کریستف کلمب همراه با یارانش در ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ برای اولین بار در جزیره گواناهانی (سان سالوادور کنونی) به خاک آمریکا پا گذاشتند. تابلو بسیار خیالی انگیز سمت راست صحنه ورود را نشان می‌دهد. این تابلو متعلق به تندور دوبرای (۱۵۲۸ - ۱۵۹۸)، حکاک فلاندری است.

ملاقات دنیای نو و کهن

آن روز برای دنیای غرب آغاز جهشی تازه بود. فرهنگ عظیمی که از مدیترانه تا بالتیک در ملامت پرباری متشکل از میرانهای یونانی، رومی و یهودی - مسیحی به آرامی شکوفا شده و گسترش یافته بود، گامی غول آسا به آن سوی ساحل ماره تیروسوم گذاشت تا مرحله نوینی را در نهضت خلاق عظیم خود آغاز کند. ایبری های امریکای جنوبی و انگلوساکسونهای شمال، همراه با اسپانیاییها، انگلیسیها، فرانسویها، هلندیها و دانمارکیها که در فضای باز کارائیب گردهم آمدند و آن را به صورت یک ماره نوسخروم (دریای سا) عجیب در آوردند، همگی با خود تصویری از اروپا را به همراه آورده بودند که صورت و ماهیت آن در شرف تغییر بود. در شمال انتقال محدود مهاجرنشینهای پورتیغال غلبه داشت، در حالیکه در جنوب میرانها و فرهنگهای گوناگون به طور نامحدود و با استقبالی دو جانبه گردهم می آمدند.

همان مرزی که دنیای کهن را به دو عرصه مسیحی با برداشتهایی متفاوت از بشر و سرنوشت او تقسیم می کرد، به نیمکره دیگر نیز منتقل گردید، درست با تفاوتها و تعارضهای برخاسته از تاریخ اروپا در بین شمال پروتستان و جنوب کاتولیک، بین برداشت پراگماتیستی از زندگی وقف شده برای کار، متانت در صرف پول و فضایل صلح دوستانه در برابر برداشتی دیگر که

همراه بود با جاذبه شدید قهرمان گرایی، زندگی تراژیک و ماجراجویانه، و تحقیر اطاعت انفعالی. در شمال صبورانه به دنبال کار خود رفتند، بذریهای افشاندند که بعدها از آنها مونترال، اوتاوا، نیویورک، شیکاگو و لوس آنجلس به وجود آمدند. در جنوب، شهرها، قلمروها، دانشگاهها، قصرها و صومعههایی ایجاد شدند با نگرشی بلند نظرانه نسبت به فرهنگهای متنوعی که بعدها از ادغام آنها اجتماع نوینی حاصل شد.

آنچه به وجود آمد یک اسپانیا یا پرتغال جدید به عنوان بُعدی جدید از ملکی تاریخی در موقعیتی تازه و همراه با هواداران جدید نبود. دنیای جدید در آغاز قرن هجدهم آن چیزی بود که در امریکای ایبرایی شکل گرفته بود که اروپائیان با آن آشنایی چندانی نداشتند و آن را به آسانی درک نمی کردند. جامعه نوینی بود که نه فقط در یک سوی ساحل دریای مشترک، بلکه در هر دو سوی آن قرار داشت. اجتماعی بود که می بایست میراث مشترک را تغییر و تحول دهد و بر اجزای سازنده خود در دو سوی اقیانوس اطلس مؤثر واقع شود. روزی که شاه پرتغال دربارش را در ریودوژانیرو برپا کرد، کاملاً مشخص شد که چنین اجتماعی وجود دارد، اینکه کانون ممتازی در آن وجود ندارد، و اینکه با عصری نوین سازگار است. چنانچه این امکان وجود می داشت که برنامه پیشنهادی کنت آراندانیا یا برنامههایی شبیه به آن، عملی شود، شکاف سخت و عمیق استقلال صورت نمی گرفت و تأیید قدرتمند اجتماع امریکایی - ایبرایی بیش از یک قرن عقب

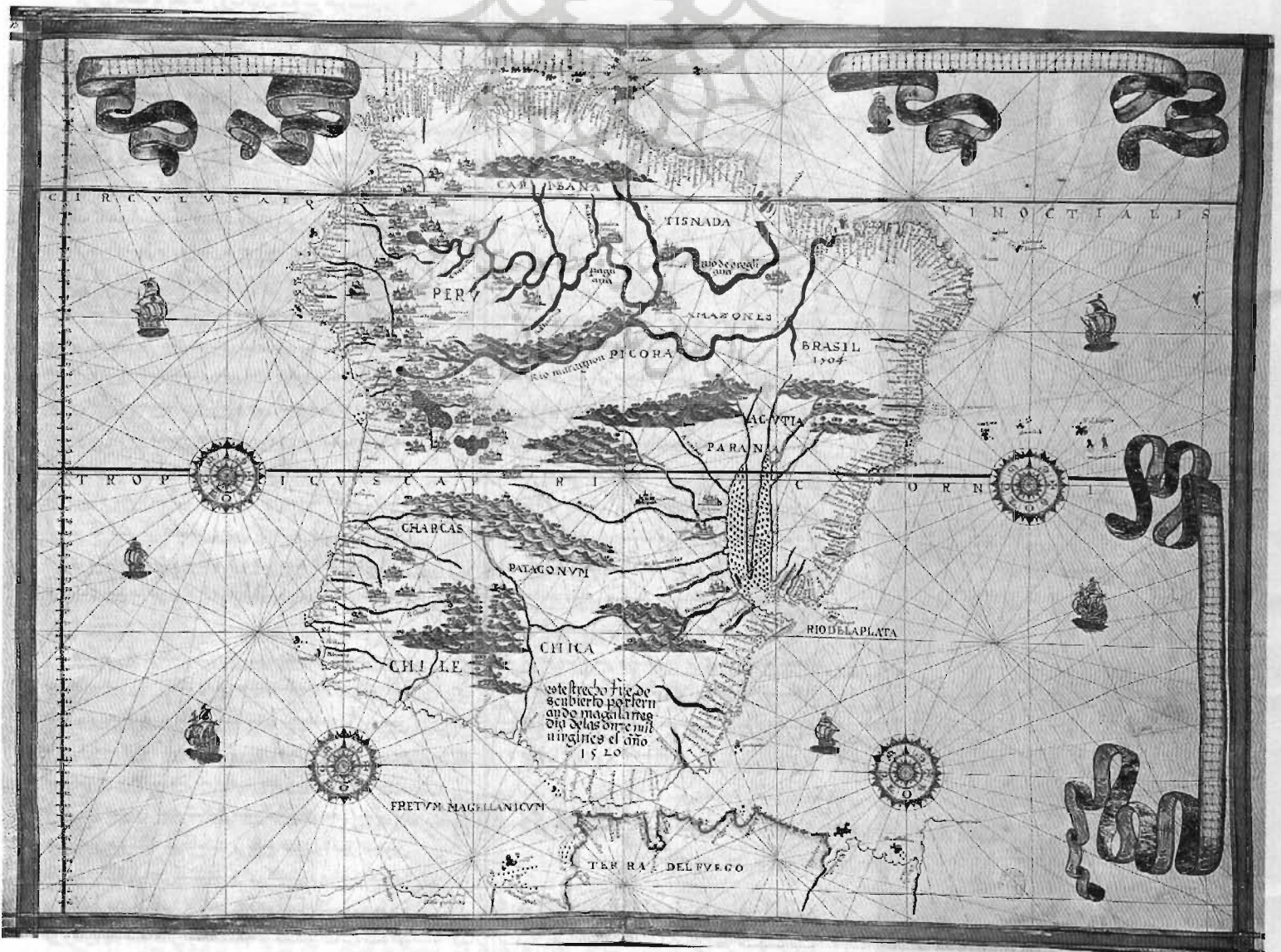
نمی افتاد.

اجتماع مورد بحث از طریق الگوی در حال گسترشی از تبادل و نفوذ دو جانبه دو عضو سازنده آن ایجاد شد، که طیف آن از نگرشهای ذهنی و نظامهای حقوقی تا آداب و رسوم، نوع تغذیه، اقتصاد، جامعه و برداشت از هویت را در بر می گرفت.

زمین یگانه می شود

چنانچه این سفر دریایی صرفاً به کشف سرزمینها و مردمان جدید منجر می شد نمی توانست چنین نتایج عظیمی به دنبال داشته باشد. در آن «نقطه عطف» بسیاری تغییرات غیر قابل برگشت رخ داد. لحظه ای که سر آغاز سلسله تغییراتی بود که هم اکنون نیز ادامه دارد. زمان زندگی کردن بشر به طور جدا از یکدیگر به سر آمد و برای اولین بار منظری جامع از سیاره زمین شکل گرفت. تصویر کیهانی بطلمیوس فرو ریخت؛ ماره تیروسوم به صورت یک بزرگراه درآمد؛ مرکز جهان از مدیترانه به اقیانوس اطلس منتقل شد؛ راههای دریایی تمامی کره را در بر گرفت؛ و زمین یکپارچه شد. بارها گفته شده است که این واقعه بیانگر آغاز دورانی جدید در تاریخ جهان بوده است، اما از این هم باید جلوتر رفت، زیرا ادغام واقعی چهار قاره و اقیانوسهای عمده سبب شد که خود تاریخ جهانی پیدا کند.

مردم به امید آینده نویدبخش این کشف از هر نقطه





▲ تصویری از بارتولومه دولاس کاساس، معروف به «مدافع سرخپوستان» در کتابخانه کریستف کلمب در شهر سویل. این مورخ و سخنور بزرگ اسپانیایی اولین کسی بود که به اسپانیا، قدرت بزرگ و گسترش طلب آن زمان، هشدار داد که به نام کل انسانیت در حکمت این فتح و به انقیاد کشیدن مردم تأمل کند.

◀ جنگل آمازون در ونزوئلا. منظره‌های پرشکوه و رمزآورد «دنیای جدید» تخیل اروپاییان را بشدت به جریان انداخت و آنها را به پوشش در جستجوی آمازون‌ها و نواحی ال دورادو یا «چشمه حیات جاوید» واداشت.

«پایان دادن به بت‌پرستی‌ای که قرن‌ها عمیقاً در اعمال وحشیانه بومیان ریشه کرده» سخن گفته بود. در واقع خلق «دنیای جدید» همچون خلق جهان با فعل و انفعالات ناگهانی همراه بود، چون می‌بایست طرحی نو از آن میان بر می‌خاست. اسپانیاییها، سرخپوستها و افریقاییها در مدتی کمتر از یک قرن به صورت برادران مسیحی و اعقاب معنوی ابراهیم، موسی و آباء کلیسا درآمدند. این پایه اصلی وحدت فرهنگی شگفتی‌ساز از فرهنگهای کهن و متفاوت که اجماع روحانی می‌بایست به آن تجسد بخشید. دنیای جدید، با تمام جنبه‌های ویژه و گوناگونیهای ظریفش، دنیای مسیحی و بخشی از فرهنگ غربی شد که هویت و سرنوشتش را برای همیشه مشخص می‌کرد. و به این ترتیب گیل زندگی افزایی سرشته شد که از آن گارسیا دولوگای «اینکا»، سیمون بولیوار، بنیتو خوارز، و روبن داریو برخاستند.

دگرگونیهای پر دامنه

دوازدهم اکتبر سال ۱۴۹۲ نه تنها سرآغاز پیدایش دنیای نو در قاره آمریکا، بلکه سرآغاز مهمترین و

قابل تصویری در جهان به این منطقه روی آوردند. گونزالو فرناندز دو اویدو، مورخ، که آنها را در حال ورود به آن سرزمین دیده چنین گفته است: «در اینجا تمام زبانهای سرزمینهای مسیحی خواه ایتالیا، آلمان، اسکاتلند یا انگلستان و خواه فرانسه، مجارستان، لهستان، یونان، پرتغال یا زبان دیگر مردمانی که در آسیا، آفریقا و اروپا به سر می‌برند وجود دارد.»

نه تنها قدرتهای بزرگ اروپایی برای بهره‌برداری از موقعیتهای مناسب وارد عمل شدند، بلکه تجارت با بنادر چین از طریق اقیانوس آرام نیز آغاز گشت تا تمدنها بتوانند با یکدیگر تبادلات داشته باشند. آفریقا که مجزا افتاده بود و خود نیز کاری نمی‌توانست انجام دهد، از این کشف آسیب زیادی دید. در طی یک قرن میلیونها افریقایی، که زمینه فرهنگی خود را نیز به همراه آورده بودند، به آنجا منتقل و ناعادلانه به کار گمارده شدند تا وظایف اصلی لازم برای ایجاد واقعیتهای نو را انجام دهند.

در واقع در این زمان بود که دنیای جدید راه تازه‌ای در پیش گرفت، نه تنها به معنای محدودی که اومانیتتهای آن زمان در نظر داشتند، بلکه همچنین به دو معنای واقعی و خلاق دیگر که مکمل یکدیگر بودند. مسلماً دنیای جدیدی از امریکاها وجود داشت که در جریان قرن‌ها همراه با گرفتن سرزمینها، زندگی مردمان و فرهنگها در کنار یکدیگر، نزاعهای مخلوط و نگرشهای ذهنی گوناگون، تطبیق یافتن با مکانها و الگوهای دیالوگی جدید می‌بایست شکل گیرد.

از آن لحظه به بعد نه اروپاییان، نه سرخپوستان و نه افریقاییان دیگر نمی‌توانستند آن چیزی باشند که قبلاً بودند. روند پر دامنه‌ای از غنی‌سازی متقابل فرهنگی در جریان بود. محصول نهایی این روند نمی‌توانست اروپایی، سرخپوستی یا افریقایی باشد. این سه فرهنگ گوناگون، به درجات متفاوت، با یکدیگر ادغام شدند تا الگوی تازه‌ای بیافرینند که، گرچه هنوز هم امروزه به طور دقیق تعریف نشده است، در تمام شکل‌های مربوط به شیوه‌های زندگی، نگرشها و روابط مردم آنجا نمایان است.

هرگاه دنیای خلق می‌شود حادثه‌ای عظیم با آن همراه است، خواه «انفجار بزرگ» نجوم نوین و خواه انقلابات جهانی دوران ما. خلق «دنیای نو» نیز با حوادث عظیم همراه بود. با کشمکشهای خونین، خسروست، شکافهای هراس‌انگیز، محیطهای نامأنوسی که مردم در آنها جایگزین شده و مجبور به تطبیق یافتن با آنها بودند. آزمونهای شکنجه‌آور زندگی و مرگ، و نمونه‌هایی از بیرحمی و بخشاینندگی. با اینهمه آنها همه به تکاملی کمک کردند که کمتر از یک قرن طول کشید، و طی آن مردمان دارای منشأ متفاوت و بیگانه گرد هم آمدند تا طرح انسانی نوینی از چیزها در برابر زمینه عظیم و متنوع قاره جدید ابداع کنند.

هنگامی که ارناندو کورتز، با اعتقادی دله‌ره آور، نمادهای خدایان آزتک را در معابد شکست و به جای آنها صلیب و تمثال مریم باکره گذاشت، به خشن‌ترین عمل مادی و معنوی دست زد. نگرش او، که ما اکنون تمایلی به فهمیدن آن نداریم، تشریح ماهیت منفرد روندی بود که از طریق آن «دنیای نو» تشکیل شد. کاشفان به زندگی در جوار سرخپوستها نپرداختند و نظام خود را نیز تحمیل نکردند: آنها بنیادی گذاشتند برای کاشت و ساخت مجدد و خلق کردن. لوکاس فرناندز دو پیدراهیتا، کشیش و مورخ آن زمان، با صداقتی وحشتناک از قصدی ثابت برای

امریکای آرمانشهر

منشأ اندیشه‌های مربوط به استقلال و انقلاب که بر تاریخ جهان نوین حاکم است تجربیات حاصل از قاره امریکاست. آرمانشهر اصولاً امریکایی است. نامه کریستف کلمب و نوشته‌هایی که اولین وقایع نگاران از این کشف ارائه دادند اندیشه اروپائیان را تکان داد. تأثیر شدید و غیر قابل مقاومت این کشف به ندرت درک شده را در مقالات میشل دومنتی می‌توان حس کرد.

کتاب مشهور توماس مور، آرمانشهر (۱۵۱۶)، آشکارا نتیجه ایدئولوژیک دریاقت اولین چشم انداز از امریکاست. مور، قاضی و روحانی آن زمان، از انگلستان زمان خویش متفر بود. فقر، بی‌عدالتی، جنگ، تنفر و مبارزه بر سر قدرت همه جا را در بدبختی فرو برده بود. شخصیت اصلی داستان او، رافائل هیتلدی، از همان چیزی سخن می‌گفت که کلمب و وسپوچی قبلاً اعلام کرده بودند، یعنی از دنیای جدیدی که در آن مردم در صلح، فراوانی، عدالت، و صداقت کامل به سر می‌برند. نتیجه چنین چشم اندازی روشن بود: اروپائیان از بسیاری جهات از جاده حقیقت منحرف شده و محکوم به آن بودند که در جامه‌های مسموم کننده به سر برند.

چندسال پیش بل‌هازارد، مورخ تاریخ اندیشه، در این زمینه با قدرت و سندی کامل از بحرانی در اندیشه اروپائی سخن گفت که در واقع چیزی نیست جز نوعی بازنگری دردناک و آرامش زدا در موقعیت اروپائیان آن‌گونه که اندیشمندان رنسانس با مفهوم «جنتلمن وحشی» آن را بیان می‌کردند. این تناقض بنیادی میان موجود و ممکن همان چیزی بود که بعدها اندیشه‌های انقلابی از آن

قرنهای متعددی گشتهای پادبانی اسپانیایی (تصویر پانین، کندگاری، متعلق به قرن شانزدهم) طلا و نقره را از «دنیای جدید» به اروپا می‌آوردند. این سیل فلزات گرانبها سبب گسترش شدید تجارت و رونق گرفتن سرمایه‌داری شد که اقتصاد صنعتی نوین بر اساس آن شکل گرفت.

مؤثرترین تغییری بود که تمامی بشر در سراسر کره زمین در تاریخ خود با آن مواجه می‌شد. تاریخ نگاران علم، اندیشه، اقتصاد، و اجتماع اجماعاً بر توسعه این تحول تأکید کرده‌اند. در پس خیزش کاپیتالیسم و نظام پولی کنونی بهمنی از فلزات گرانبهای امریکایی نهفته بود: هزاران تن طلا و جواهری که به دنبال آمد چارچوب تنگ نظام بانکی قرون وسطایی را درهم شکست و بازاری بین‌المللی ابداع کرد.

رشد جمعیت در اروپا، که در به وجود آوردن تمرکزهای شهری، یکپارچگی‌های ملی و در نتیجه انقلاب صنعتی عاملی اساسی بود، نه تنها ریشه در گسترش عظیم بازار جهان داشت، بلکه همچنین ناشی از این بود که قحطی‌های مکرری که قرن‌ها جمعیت اروپا را قلع و قمع کرده بود سرانجام به همین علت مهار شد. برخی عوامل غیر انسانی ناشی از این کشف، نظیر ذرت و سیب زمینی، در این جریان نقشی قاطع داشتند. در نتیجه پیدایش تنباکو، کاکائو، کاتوچو، کینین و چوب سرخ (چوب بسزلی) عادات غذایی و فعالیت‌های اجتماعی تغییر کرد. وجود طوطی بزرگ قرمز امریکایی و سرخپوست پر به سر در تزیینات چند رنگ نقاشیهای پاروک تجلی بارز این حضور تردید ناپذیر است.

پدیده نو کشف قاره امریکا به اضافه نتایجی که این امر به طور ضمنی در برداشت علم و اندیشه غرب را دگرگون کرد. دیر یا زود مردم می‌بایست مکانیسم ساده اندیشانه نجوم بطلمیوسی را کنار می‌گذاشتند و به مفهوم خورشید بنیاد منظومه سیاره‌ای با تمام تضمینات آن روی می‌آوردند. اقلیم‌های جدید، آسمانهای تازه، واقعیت استرالیا و نیوزلند، و تنوع بیکران گیاهان و حیوانات ناآشنا همگی تردیدها و مباحثاتی برانگیخت که به پیدایش سوالاتی منجر شد، سوالاتی نظیر اینکه آیا این حیوانات در کشتی نوح بوده یا نبوده‌اند و اگر بوده‌اند چگونه در جهان کهن (بر قدیم) از میان رفته‌اند.

بیشرفت علم در قرن نوزدهم از کشف قاره امریکا ریشه می‌گیرد. کتاب آگوستا، سفرهای الکساندر فون هومبولت، و بازگشت بیگل - قایقی که چارلز داروین سفر معروف خود را با آن انجام داد - از ساحل امریکای جنوبی و گالاپاگوس مواد اصلی نظریه داروین در باب



مسائل وجدانی

مرحله‌ای از فتح خونین بود، و این واژه به تنهایی تصویرهای وحشتناکی به خاطر افراد، بخصوص ضعیفترین‌ها، می‌آورد. با اینهمه، در حالی که متأسفانه این نه اول و نه آخر باری بود که ملتی خود را بزور بر ملت‌های دیگر تحمیل می‌کرد، به نحوی چشمگیر اولین موقعیت بارز در طول تاریخ بود که قدرتی فاتح درنگ می‌کرد تا به مشروعیت و عدالت آنچه در جریان است بیندیشد.

مباحثه‌ای که در سال ۱۵۵۰ در والادولید برپا شد و فرمان سلطنتی‌ای که به دنبال آن صادر گشت، بیانگر اولین موقعیتی بود که در آن قدرتی بزرگ پیشروی خود را متوقف می‌کرد تا به حل مسائلی بپردازد که به علت این واقعه در زمینه عدالت و وجدان پیش آمده بود. در همین قضیه بود که برای اولین بار اعلامیه‌ای از بالاترین سطح حکومت صادر شد بدین مضمون که «تمام مردمان ملت‌اند» (بارتولومه دو لاس کاساس)، که تمام ملت‌ها حقوقی دارند که باید محترم شمرده شوند، و اینکه تمام آنها تشکیل جامعه‌ای بین المللی می‌دهند. چیزی که از لحاظ اهمیت دست کمی از اینها نداشتن این بود که آن سرخپوست‌های دور افتاده و ناشناخته، از آنجائی که مرد بودند، همان حقوقی را داشتند که فاتحان از آن برخوردار بودند. آیا درکرة خاک کسی وجود دارد که بخواهد این میراث را انکار یا طرد کند؟

بشریت به منزله یک کل می‌بایست گردهم آید و پنجمین قرن این واقعه نمادین را، آنچنانکه برآز نده آن است، بدون محدود کردن آن تنها به یک جنبه و کنار گذاشتن جنبه‌های دیگر، تجلیل کند.

هنگامی که ۱۲ اکتبر ۱۹۹۲ فرارسد، سخن روشننگر و البته کفرگون آن روحانی و مورخ، لاس کاساس، خطاب به امپراتور شارل پنجم شاید دیگر چندان اغراق آمیز نباشد: «بهترین واقعه‌ای که بعد از خلق عالم رخ داده، به استثنای تجسد و مرگ «او» که عالم را خلق کرده، کشف قاره امریکاست که بحق نام دنیای جدید به خود گرفته است.»

تغذیه کردند، اندیشه‌هایی که اوج آنها در عصر روشنگری و همراه با ژان ژاک روسو و اصحاب دایرة المعارف و تمعید خونین انقلاب فرانسه بود. به این اعتبار می‌توان گفت که روسپیبر، مارکس، لنین و مائو دنباله اندیشه‌های برخاسته از کشف امریکا بودند.

این گرایش همواره وجود داشته که تاریخ اندیشه سیاسی از دیدگاه اروپائی نگریسته شود. با اینهمه اولین بار در خاک امریکا بود که اندیشه استقلال مطرح شد و برای اولین بار در یک سند بنیادی تاریخی (اعلامیه استقلال، ۱۷۷۶) به حقایق ذاتاً آشکار اشاره شد: «... که تمام مردم به طور برابر خلق شده‌اند، که خداوند حقوق مسلمی به بشر ارزانی داشته که سلب ناشدنی است و حق زندگی، آزادی و شادی از زمره آنهاست». همچنین اول بار در خاک امریکا و در دیسپاچه اولین قانون اساسی مکتوب دنیا - قانون اساسی ایالات متحده امریکا - بود که چهره‌ای ظاهر شد که حضور نامآنوشش با عبارت محکمی همراه بود که بعدها در دورترین نقاط کره زمین تکرار شد: «ما مردم...»

امروزه هیچ چیز در زمینه تمدن، سیاست و اندیشه وجود ندارد که به نحوی متأثر از واقعه بزرگی که با عزیمت کلمب آغاز گشت نباشد، چه در زمینه هنرها و علوم یا آداب و رسوم و چه در زمینه داشتن مفهومی از جهان و بشر.

چنانچه این کشف تنها در یکی از جنبه‌های محصور گردد، یا اینکه تنها به یکی از سیمایهای بیشماری که در این پنج قرن مرتباً از خود نشان داده خلاصه شود، در این صورت محکوم بدان خواهد بود که هرگز فهمیده نشود. نیز چنانچه این واقعه به مفهوم ابتدائی یک کشف یا فتح تنزل داده شود، همچنان به سوی ابرتر شدن و کزدیسگی پیش خواهد رفت تا اینکه سرانجام غیر قابل تشخیص خواهد شد. نمی‌توان منکر شد که کشفی، به شیوه‌ای انتقالی و بخش بخش، در کار بوده و همچنین نمی‌توان گفت که فتحی، با تمام نتایج وحشت بار غیر انسانی - یا شاید فقط بیش از حد انسانی - در میان نبوده است. اما این تنها بخشی، و البته بخشی لازم و اجتناب ناپذیر، از جریان عظیم بود که قرینه‌ای در تاریخ ندارد.

اولین قانون اساسی نوین و دموکراتیک در سرزمین امریکا تدوین شد و تأسیس گسترده و عمیق برجای گذاشت. تصویر صفحه مقابل تابلو کنده کاری شده‌ای است که به یادبرد کریستف کلمب ساخته شده و در نمایشگاه شیکاگو در ۱۸۹۲ به نمایش گذاشته شده است.

۱ - در اواخر قرن هیجدهم، این حاکم اصلاح طلب اسپانیائی پیشنهاد کرد که سه حاکم نشین خود مختار مکزیکو، پرو، و تیرا فیرمه در اسپانیای امریکا تشکیل شود و تنها کوبا و پورتوریکو و چند نقطه دیگر در آن قسمت به صورت مستعمره باقی بماند.

۲ - تاریخ طبیعی و اخلاقی جزایر هند غربی (۱۵۹۰)، اولین بررسی درباره «بر جدید» و رابطه‌اش با «بسر قدیم»، انرخوزه دو آکوستا، مثاله، مبلغ مذهبی و مورخ اسپانیائی.

۳ - در ۱۵۵۰ امپراتور شارل پنجم مجمعی از روحانیون را در «شورای والادولید» فراخواند تا درباره مسائل ناشی از نوشته‌های ضد مستعمراتی لاس کاساس به بحث بنشینند. یکی از مثبت‌ترین نتایج این مجمع رسیدن به نسخه‌ای تجدیدنظر شده از «قوانین هند غربی» بود. این سند حقوقی، که در زمان خودش بسیار لیبرال و ترقی و در جهت حمایت از سرخپوستان در مقابل افراط‌کارهای استعماری بود، به‌طور دائم به اجرا در نیامد. ویراستار.

آرتورو اوسلار پیتیری، نویسنده و سیاستمدار ونزوئلائی، در دانشگاه کلمبیای ایالات متحده به تدریس ادبیات امریکای لاتین اشتغال داشته و سپس به سمت نمایندگی کشورش در سازمان یونسکو و عضویت در بخش اجرائی آن درآمد. نوشته‌های زیادی دارد که برخی از آنها عبارتند از: رمانهای تاریخی ال کامینو دو ال دورادو (۱۹۴۷) و اوفیسو دو دیفوتوس (۱۹۷۴)؛ داستانهای کوتاه رد (۱۹۳۶) و پاسوس ای باساجروس (۱۹۶۵)؛ و مقالاتی نظیر لا اوترا امریکا (۱۹۷۴)، فاناسماس دودوسموندوس (۱۹۷۹) و جیوتوای کومبایا (۱۹۸۷).

در سال ۱۵۰۰، هشت سال پس از اینکه کریستف کلمب در جزایر باهاما پیاده شد، موج عظیمی برای مسافرت به امریکای جنوبی و جستجو در آن آغاز شد. پدرو آلوارس کابرال، دریانورد پرتغالی، به جانی که امروزه برزیل نامیده می‌شود رسید. سمت راست یک آژولینو (نقائسهای براق روی کاشی) را نشان می‌دهد که در آن کشتی کابرال در حال رسیدن به ساحل به چشم می‌خورد.

